

گزارش سخنرانیهای علمی در مرکز مطالعات عالی بین‌المللی

در ادامه برنامه سخنرانیهای علمی مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، این مرکز طی ماههای فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۷۹ نیز تعدادی سخنرانی تحت عناوین زیر برگزار کرد که خلاصه مطالب ارائه شده در آنها آورده می‌شود:

دکتر سیدمحمد هادی سمتی*

فرهنگ و روابط بین‌الملل: کالبد شکافی یک تحول^۱

در تاریخ: ۱۳۷۸/۱۱/۴

در ابتدای سخن به بررسی وضعیت موجود روابط بین‌الملل و چگونگی بازگشت مفهوم فرهنگ به ادبیات روابط بین‌الملل می‌پردازیم. عمده ادبیات و تئوریهای روابط بین‌الملل با یک برداشت خاصی از سیاست شروع می‌شود. به عبارت دیگر، تئوریهای روابط بین‌الملل سیاست را به یک قالب خاص تاریخی و جغرافیایی یعنی دولت مدرن سرزمینی تحدید کرده‌اند. فقط در درون این مرزها بوده که سیاست معنای واقعی خودش را پیدا می‌کرده است. بیرون از این مرزها سیاست معنای دیگری می‌بافته است. به هر حال تمایز بین برون و درون تمایزی اساسی است و تمام تقسیم‌بندیهای دوگانه اساساً متکی بر این تعریف خاص از سیاست است. بدین ترتیب محدود کردن سیاست

* معاون پژوهشی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

۱. به علت آماده نبودن خلاصه مقاله، در این شماره ارائه می‌گردد.

در درون واحدهای ملی سرزمینی از دستاوردهای دوران جدید است. خارج از مرزهای دولت مدرن، سیاستهای بین دولتها عمدتاً بر اساس مفهوم خاصی از قدرت و بقا بوده و همکاری مبتنی بر یک مفهوم منفعت‌گرایانه بوده است.

بنیاد و فرض دیگری که تمام تئوریهای روابط بین‌الملل بر آن استوارند ماهیت هنجاری بسیاری از آنهاست، هرچند سعی شده ماهیت هنجاری آنها تا حدودی پوشیده نگه داشته شود.

تئوریهای روابط بین‌الملل تا حدودی بر اساس تجربه خاص تاریخی بخصوص بعد از قرن ۱۶ و ۱۷ شکل گرفته‌اند، در نتیجه دانش تولید شده بسیاری از اینها نتیجه این تاریخت است که برخی سعی در نادیده گرفتن آن دارند.

مسأله دیگر اینکه تئوریهای روابط بین‌الملل همواره با تحول و تغییر مشکل داشته‌اند و اساساً تغییر و تحول برای تئوری پردازان روابط بین‌الملل به راحتی قابل تبیین و تفسیر نیست.

تمامی آثاری که در طی سه - چهار دهه اخیر شکل گرفته است با این سؤال جدی مواجه‌اند که عقلانیت چیست؟ عقلانیت لزوماً یک مفهوم ثابت و جهانی (universal) نیست، بلکه تابع فرهنگهای متفاوت است. تحولاتی در فلسفه علم صورت گرفت - شاید بتوان گفت روابط بین‌الملل از رشته‌هایی بود که دیرتر از همه از این تحول تأثیر گرفت - این تحولات باعث شد که سؤلهایی در مورد جهانشناسی، انسان‌شناسی و غیره مطرح شود و چالشی که ایجاد شد، روابط بین‌الملل را دچار بحران کرده است.

دنیای جدید نیازمند مفهوم جدیدی از زمان و مکان، مفهوم جدیدی از سیاست و اجتماع و حتی مفهوم جدیدی از روابط سیاسی - اجتماعی است. معضل و مشکل اصلی در بحثهای جدید مفهوم جدیدی از فضا است. تمام بحثها حول محور مفهوم بندی جدیدی از فضا و مکان است.

در اینجا در قالب دو محور اساسی به بررسی تغییرات در اقتصاد سیاسی و تغییرات در هویت می‌پردازیم. در حوزه اقتصاد شاهد تغییرات گسترده‌ای هستیم. در این زمینه

می‌کنند و ما روز به روز شاهد گسترش این شرکتها هستیم. به اعتقاد بسیاری در اقتصاد جهانی دیگر اقتصاد ملی معنایی ندارد.

محور دوم تغییر در حوزه هویت است. عده‌ای در بحث جهانی شدن و افزایش نقش فرهنگ به هویت اشاره می‌کنند. به هنگام نظریه‌پردازی درباره مفهوم جهانی شدن و در خصوص نقش دولت و نقش جدید فضا و مکان، بیشتر بر این نکته تأکید می‌کنند که اساساً هویت‌های جمعی جدیدی بر اساس خودآگاهیهای سیاسی جدید در حال شکل‌گیری است. کسانی که جهانی شدن را بر مبنای تحولات ساختار اقتصاد جهانی تحلیل می‌کنند به یکسان بودن و یکپارچه بودن اقتصاد جهانی می‌رسند.

اگر ما قبلاً می‌توانستیم به‌طور سنتی به وجود فرهنگها و هویت‌های متکثر اشاره کنیم، در قالب دولتهای ملی دیگر نمی‌توان فضای گذشته را تعریف کرد. به عبارت دیگر، نتیجه این خودآگاهی جدید، رقیق شدن مفهوم ملیت به معنای سنتی آن است و در نتیجه دیگر وفاداریها بر اساس این مفهوم سنتی از ملیت نیستند. لذا اشکال جدیدی از روابط فرهنگی - اجتماعی به واسطه تکنولوژی جدید ارتباطی در حال شکل‌گیری است. این یک نگاه بین رشته‌ای به شکل‌گیریها و خود آگاهیهای جدیدی است که در دنیا در شرف تکوین است.

نتیجه این تحولات چیست؟

امروزه، روابط اجتماعی از یک محیط خاص به محیط دیگری منتقل می‌شود و این انتقال لزوماً یکطرفه نیست و دنیا در اثر این فشردگی زمان و مکان و از جاکنندگی روابط اجتماعی و تأثیری که انسانها بر این فرآیند می‌گذارند وارد دوران جدیدی شده است. از نظر برخی دیگر نزدیک شدن فرهنگها و جهانی شدن تنها به معنای این نیست که به وسیله تکنولوژی ارتباطاتی فواصل کم شده است، بلکه فضا به معنای دیگری یکسان می‌شود. این ذهنیت‌سازی (subjectivity) جدیدست که دگرگون شده است. ارتباط و نزدیک شدن تنها عینی (objective) نیست، بلکه ذهنی (subjective) و فرهنگی هم هست و اینجاست که عنصر فرهنگ بسیار جدی است. نکته مهم این است که ما در حال

هستیم به معنای یکسان شدن نیست، بلکه به این معناست که ما همزمان با پدیده‌ای به نام «سیال شدن هویتها» روبه‌رو هستیم. این موضوع را رابرت سول تحت عنوان «نسبیت‌گرایی هویتی» مطرح می‌کند. به عبارتی، ما وارد دورانی می‌شویم که هویتها، هویت‌های ثابتی نخواهند بود.

عکس سیالیت، محدودیت است؛ به این معنا که در عین حال که ما یکسانی را می‌بینیم، تکثر را هم می‌بینیم. لذا، منظور من از جهانی شدن وجود این هویت‌های متکثر و سیال است. به همان اندازه که هویتها سیال شده‌اند، تئوری‌پردازی و فهم آنها هم سیال شده است.

در ادبیات دهه شصت و هفتاد این ایده مطرح بود که فرهنگها از جایی به جای دیگر سرایت می‌کنند و کم‌کم خودشان را جا سازی می‌کنند. به هر حال نه تئوریهای مارکسیستی و نه این تئوریها پاسخگوی تحلیل و توصیف وضعیت جدید نیستند. «بازاندیشی» عنصر جدی دوران مدرن است. یعنی اینکه انسانها صرفاً گیرنده پیغامها و مفاهیم وارده نیستند. به عبارت دیگر، اعتقاد به زاینده‌گی دو طرفه مطرح است. نقش کنجکاوای بشر در ساختن و پردازش فرهنگها نقشی بسیار جدی است. بنابراین فرآیند خلاقیتی که نشان دهنده یک رابطه دوگانه و دوطرفه است در شرف تکوین می‌باشد. به دلیل تولید ذهنیت مشترک، جوامع مخرج مشترکهای جدیدی می‌سازند، که به دلیل تکنولوژی برتر ممکن است ما از آن به عنوان امپریالیزم فرهنگی تعبیر کنیم، اما بی‌تردید مسأله صرفاً این نیست.

دکتر یوسف مولایی *

تحولات روابط بین‌الملل و جهان سوم

در تاریخ: ۱۳۷۹/۱/۲۲

در بحث تحولات حقوق بین‌الملل جهان سوم، ما در تعریف جهان سوم و تحولات حقوق بین‌الملل، مشکل داریم. تعریفی دقیق و علمی از مفهوم جهان سوم حداقل در

ادبیات حقوق بین‌الملل وجود ندارد. مفهوم تحولات نیز به لحاظ ذاتی همیشه در حال گذار است. بسیاری از اختلاف نظرهایی که امروزه بین کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه وجود دارد بر می‌گردد به نوعی نگاهی که به جنبه تحولات وجود دارد. یک توافق عمومی در این مورد که تحولات مثبتی وجود دارد و همه اعضای جامعه جهانی در این حرکت مثبت سهیم هستند وجود ندارد.

در این بررسی بیشتر تاریخی، سعی شده به‌طور فشرده ضمن بررسی نحوه شکل‌گیری حلقه جهانی و به تبع آن شکل‌گیری و رشد حقوق بین‌الملل در دوره‌های مختلف، نقش بازیگران مختلف و به ویژه نقش کشورهای جهان سوم روشن شود.

سال شکل‌گیری معاهده وستفالی (۱۶۴۸) به عنوان منشأ قراردادی برای این بررسی تاریخی انتخاب شده است. در این دوره تاریخی، جامعه جهانی خلاصه می‌شود در چند کشور اروپایی که در معاهده وستفالی این موقعیت را به دست آوردند که خودشان را به عنوان دولتهای مستقل مطرح کنند و در حقیقت این شروعی است برای شکل‌گیری ساختار جامعه جهانی و حقوق بین‌الملل.

کنفرانس وین ۱۸۱۵ در حقیقت دومین حرکتی است که ما در این بررسی تحلیلی با آن سروکار داریم. چند کشور بزرگ اروپایی بعد از کنگره وین طرح و الگوی اولیه جامعه جهانی تحت عنوان «کنسرت اروپایی» را آماده می‌کنند. قواعد و مقررات زیادی در رابطه با حقوق بین‌الملل در این دوره شکل نمی‌گیرد، به جز بحثهای مربوط به جنگ و صلح که آن هم به اروپا محدود می‌شود در این دوره کشور به سه دسته، متمدن، نیمه‌متمدن و سرزمینهای خالی از سکنه تقسیم می‌شود و در واقع مقررات استعماری در این دوره شکل می‌گیرد. همچنین مقرراتی که جنبه کنوانسیون داشته، مثل لغو تجارت برده و... در این دوره مطرح می‌شود. هر چند در این زمان اصطلاح جهان سوم به کار برده نمی‌شد، ولی عملاً این تقسیم‌بندی ایجاد شده بود.

دوره بعدی، دوره انقلاب صنعتی در اروپاست. در این تأسیس حمایت دیپلماتیک و همچنین اصل توسل به زور و مشروعیت توسل به زور در حمایت از حقوق اتباع شکل

برگزار می‌شود. در حقیقت در این دوره، اروپا با توجه به وضعیت اقتصادی، نیاز به ثبات و امنیت بیشتری دارد. حتی تفکر ایجاد یک نهاد داوری بین‌المللی در این دوره شکل می‌گیرد. در این کنفرانس حداقل ۵ کشور که امروزه کشورهای جهان سوم خوانده می‌شوند حضور دارند، بدون اینکه نقش عمده‌ای ایفا کنند.

در فاصله بین شروع و پایان جنگ جهانی اول، انقلاب اکتبر روسیه رخ می‌دهد که با خودش تحولاتی را برای حقوق بین‌الملل به همراه دارد. در این دوره هم کشورهای جهان سوم نقش عمده‌ای ندارند، برای اینکه بیشتر این کشورها مستقیم یا غیرمستقیم مستعمره هستند. در فاصله دو جنگ باز تحولاتی که اتحاد جماهیر شوروی در حقوق بین‌الملل ایجاد کرده است، قابل ذکر است. کشورهای سوسیالیستی از همان ابتدا به نوعی، عام بودن حقوق بین‌الملل یا جهان شمول بودن آن را زیر سؤال بردند. تا سال ۱۹۳۷ که در مواضع این کشورها تعدیلاتی رخ می‌دهد و سرانجام به مرحله‌ای می‌رسد که خود شوروی حقوق بین‌الملل را به سه دسته تقسیم می‌کند.

تا جنگ جهانی دوم، کشورهای جهان سوم حضور فعال و نقش عمده‌ای در تحولات حقوق بین‌الملل ندارند. به لحاظ مرحله‌بندی، از آغاز تا این دوره فقط دوران حقوق بین‌الملل اروپایی است و با تأسیس سازمان ملل متحد هست که به نوعی «همکاری» وارد عرصه حقوق بین‌الملل می‌شود. در اینجا نیز نقش کشورهای قدرتمند اقتصادی در ایجاد ساختار جدید جامعه جهانی برجسته است. هر چند اصول منشور ملل متحد بسیار تری هستند، ولی به هر حال براساس سیاست و چارچوبی برنامه‌ریزی شده‌اند که مصالح و منافع کشورهای قدرتمند را بیشتر مدنظر قرار می‌دهند. در کنار سازمان ملل متحد نهادهای بسیار تعیین‌کننده اقتصادی مانند بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، گات و غیره نیز طراحی می‌شوند. در شکل‌گیری و ایجاد این نهادها نیز کشورهای جهان سوم هیچ نقشی ایفا نکردند. کشورهای جهان سوم تا زمان کنفرانس باندوگ ۱۹۵۵ حضور منسجم و فعالی در عرصه بین‌المللی ندارند و ما شاهد نقش قابل ذکری در ایجاد و شکل‌دهی قواعد حقوق بین‌الملل چه در زمینه قواعد عرفی و چه کنوانسیون‌های

سوسیالیستی فضای جدیدی را برای این کشورها فراهم می‌کند تا حرکتی را آغاز کنند که در نهایت به جنبش عدم تعهد منتهی می‌شود. در واقع جنبش عدم تعهد مصداق کشورهای جهان سوم است. کنفرانس سازمان ملل متحد برای تجارت و توسعه (انکتاد) چون بحثهای کشورهای جهان سوم در این اجلاس است. بعد از ۱۹۶۰ (موج دوم استعمارزدایی) کشورهای دیگری مثل الجزایر و کوبا به این گروه ملحق می‌شوند. از این تاریخ است که کشورهای جهان سوم به طور فعال در صحنه حضور پیدا می‌کنند. کشورهای جهان سوم در چارچوب فعالیتهای انکتاد، خواهان وضع مقرراتی دوگانه‌ای هستند که در رابطه بین شمال و جنوب به نحو متفاوتی عمل بشود و در حقیقت این کشورها می‌خواهند از یک نوع تبعیض مثبت در قبال آن تبعیض که در دوران استعمار با آن مواجه بوده‌اند، برخوردار بشوند. بر اثر فعالیت کشورهایی که بعداً در گروه ۷۷ جمع شدند، در حوزه اقتصادی توجه به مسائل توسعه مطرح شد. و سازمان ملل متحد از ۱۹۶۰ شروع به اعلام طرحهای توسعه می‌کند. در همین دوره در کنفرانس حقوق بین‌الملل که در سال ۱۹۵۴ در دهلی نو برگزار می‌شود، نماینده برمه پیشنهاد می‌کند که یک سازمان مشورتی در رشته حقوق بین‌الملل توسط این کشورها تأسیس بشود. این پیشنهاد در واقع مقدمه کمیته مشورتی حقوقی آسیایی است. از طریق همین کمیته مشورتی است که کشورهای جهان سوم می‌توانند نقطه نظرات خود را به طور منسجم در کمیسیون حقوق بین‌الملل ارائه بدهند. در این دوره، کشورهای جهان سوم، در کنار کشورهای سوسیالیستی مقابل اردوگاه سرمایه‌داری، می‌توانند فعالیتهایی داشته باشند و در شفاف کردن برخی از اصول مانند اصل حاکمیت و اصل عدم توسل به زور و... مشارکت کنند.

پایان جنگ سرد، شروع دوره جدید است. که این دوره در واقع دوره بین‌المللی شدن حقوق بشر است. در اجلاسهای مختلفی که سازمان ملل متحد مبتکر آنهاست، تعریف جدیدی از موقعیت انسان به عنوان محور روابط و مناسبات بین‌المللی ارائه می‌شود. تحولاتی در مناسبات قدرتهای موجود به وجود آمده و فضایی ایجاد شده که در آن به حقوق، از آن زمانه حتی به حقوق، مانند زمانه پیش از این، نیاز است. در این

موضوع‌گیریهایی که دارند برخاسته از توجه به ارزشهای فرهنگی و اخلاقی است. به لحاظ تحولاتی که در ساختار جامعه جهانی صورت گرفته دیگر دولتها تنها بازیگران صحنه بین‌المللی نیستند و در کنار سازمانهای بین‌المللی، سازمانهای بین‌المللی غیردولتی (NGO) نیز فعال هستند. علی‌رغم اینکه در کشورهای جهان سوم NGOهای زیادی وجود دارند، اما در عرصه بین‌المللی، سازمانهای غیردولتی جهان سوم در اجلاسها و کنفرانسها زیاد فعال نیستند.

به لحاظ گسترش حوزه فعالیت حقوق بین‌الملل، امروزه موضوعاتی مطرح است که کشورهای جهان سوم به لحاظ عدم پیشرفت اقتصادی، یا به دلیل عدم درک موضوعات و یا به دلیل ذینفع نبودن در موضوع، یا به دلیل اینکه امکانات کافی برای تأثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیریها ندارند در موضوعات مورد بحث مشارکت نمی‌کنند و به نوعی می‌توان گفت که در حاشیه مسائل قرار دارند. دیدگاه من این است که همان‌گونه که کشورهای جهان سوم در قرن ۱۷ و ۱۸ در حاشیه مسائل قرار داشتند بعد از پایان جنگ سرد هم به نوعی به همان نقطه اول برگشته‌اند و در تصمیم‌گیریها و توسعه و تبیین حقوق بین‌الملل نقش چندانی ایفا نمی‌کنند.

دکتر آلاله حبیبی امین*

مداخله بشردوستانه

در تاریخ: ۱۳۷۹/۲/۵

با پایان جنگ سرد، سلسله درگیریهای نظامی‌ای شکل گرفت که از آنها با عنوان مداخله بشردوستانه یاد می‌شود. در این نوع مداخله نظامی، کشور یا گروهی از کشورها با هدف متوقف ساختن نقض حقوق بشر در کشوری دیگر به مداخله نظامی اقدام می‌کنند. آنچه در این بحث اهمیت دارد مشروعیت این نوع مداخلات است. در تعاریفی که از مداخله بشردوستانه می‌شود، ابعاد متفاوتی از این پدیده مانند حدود آن، نقض نسبی صلاحیت دولت ملی، شرایط توسل به مداخله بشردوستانه، و... مورد بررسی

قرار گرفته است، آنچه باید به آن توجه داشت موضوع یا هدف مداخلات (کسانی که مداخله برای کمک به آنها صورت می‌گیرد)، عامل مداخلات (کشورها یا سازمانهای بین‌المللی مداخله‌کننده) و حدود نقض حقوق بشر که به مداخله منجر می‌شود، ماهیت خطری که موضوع مداخله را تحدید می‌کند، وقوع نقض حقوق بشر در داخل یک کشور نه در جنگ بین دو کشور و عدم اتکای مداخله بر یک قرارداد یا معاهده است. با بررسی نظرات حقوقدانان کلاسیک مشخص می‌شود که شباهتهایی میان جنگ عادلانه و مداخله بشردوستانه وجود دارد. اما به نظر نمی‌رسد این نوع مداخلات در حقوق بین‌الملل جنبه عرفی داشته باشد. پیش از سال ۱۹۴۵ مداخلاتی از این نوع جنبه سیاسی داشتند و نه بشردوستانه.

در منشور ملل متحد اصولی وجود دارد که به نظر برخی از حقوقدانان اساسی توجیه مداخلات بشردوستانه است، حال آنکه این نوع مداخلات به‌رغم مفاد منشور مغایر استقلال سیاسی و تمامیت ارضی کشور مورد مداخله و هدف غایی ملل متحد یعنی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی هستند. هواداران مداخله بشردوستانه برآنند که تضاد میان حاکمیت کشوری و مداخلات مبتنی بر دفاع از حقوق بشر را براساس تحول در مفهوم حاکمیت حل کنند و چنین استدلال می‌کنند که حاکمیت به افراد درون قلمرو تعلق دارد و نه دولتها و آنها بخشی از حاکمیت را به دولتها واگذار می‌کنند و در صورت قصور دولت در انجام وظایف، می‌توانند حاکمیت را پس بگیرند. پس دولتی که ناقض حقوق بشر اتباع خود است مسؤولیتش را از دست داده است. به علاوه گفته می‌شود حقوق بین‌الملل محدودکننده صلاحیت دولتهاست و با گسترش آن، به تدریج از حیطة صلاحیت داخلی دولتها کاسته می‌شود.

از سوی دیگر می‌توان چنین استدلال کرد که بدون رضایت دولتها نمی‌توان حاکمیت آنها را محدود کرد و خود دولتهای بزرگ عامل به مداخلات بشردوستانه چنین تحدیدی را برای خود نمی‌پذیرند. پیامدهای چنین مداخلاتی هم نگران‌کننده است. به علاوه، در عمل این نوع مداخلات همراه با سوءاستفاده‌های سیاسی قدرتهای بزرگ بوده‌اند. از

در صلح و امنیت بین‌المللی نیز اختلاف نظر وجود دارد. عده‌ای شورا را برای تفسیر منشور ذیصلاح می‌دانند و عده‌ای برآنند که شورا نمی‌تواند فراتر از مفاد منشور در مورد صلاحیت خود عمل کند. شورا رکنی سیاسی است و نمی‌تواند از بی‌طرفی لازم برای جلوگیری از سوءاستفاده از عنوان مداخله بشردوستانه برخوردار باشد. استانداردهای دوگانه آن در عمل نیز مؤید این امر است.

در عمل نیز موارد مداخله بشردوستانه‌ای که طی سالهای اخیر و در دوران پس از جنگ سرد در کردستان عراق، بوسنی، سومالی و کوزوو صورت گرفته است، به‌رغم برخی تبعات مثبتی که از نظر بشردوستانه داشته، با مشکلات حقوقی روبه‌رو بوده است. در مواردی این اقدامات بدون توجه به مفاد منشور، حدود صلاحیت شورای امنیت و حتی بدون اقدام خود سازمان و نتیجه اقدامات دولتهای خاص بوده است. این موارد مثبتی بر انگیزه‌های سیاسی و ژئوپولیتیکی بودند. در هر مورد تصمیم شورای امنیت شکل خاصی داشته و نمی‌توان آنها را اقداماتی مشابه محسوب کرد و نمی‌توان این اقدامات را تابع اصول و قواعد حقوق بین‌الملل یا موجد چنین قواعدی دانست.

در کل می‌توان گفت که مداخلات بشردوستانه در دوران پس از جنگ سرد بیشتر ناشی از سیاستهای خاص آمریکا بوده و در عمل نیز اغلب در خارج از چارچوب سازمان ملل و توسط آمریکا و متحدان آن در ناتو اعمال شده است.